

مقدمه

پس از رنسانس، انسان غربی از منظری نو به جهان نگریست و به تدریج توانایی آن را یافت که طبیعت را تحت علم و سیطره خویش درآورد. پیشرفتهای فزاینده علمی و فناوریانه مایه‌ای شد تا میان سنت و تجددگرایی نزاعی سخت درگیرد و این پرسش جدی مطرح شود که آیا این دو با یکدیگر سازگارند یا خیر. اندیشه‌ورزان غربی، در پاسخ به این پرسش مهم، عدم سازگاری سنت - بویژه دین - و تجدد را اعلام کرده و به سکولار کردن و دین‌زدایی افراطی در حوزه‌های حکومت و سیاست و اخلاق و هنر و ... پرداختند، تا آنجا که این فرایند به بحران فقدان معنا و معنویت در جهان غرب انجامید. دینداران، در جهتی مخالف، به امکان ایجاد سازگاری میان این دو اذعان کرده و حفاظت از سنت را آرمان خویش قرار دادند. ایشان درصدد برآمدند تا با رفع این تعارض، چاره‌ساز دین‌زدایی معاصر باشند. دینی که از حق مطلق سرچشمه می‌گیرد و حامل پیام لایتغیر، باقی و غیرزمانی و آسمانی برای بشر است. در میان ادیان الهی اسلام جامع‌ترین دینی است که می‌تواند کلیه نیازهای مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی را برآورد و تنها شریعتی است که می‌تواند بر پایه تکامل واقعی، حیات و معنویت از دست رفته را مجدداً برای بشریت به ارمغان آورد و تمام جوانب زندگی او را در ضمن قواعد و احکام خود بگنجاند. خصوصاً آنکه دین اسلام نه از حیث جغرافیایی محدود و مقید به مکان خاصی است و نه از لحاظ زمانی به دوره خاصی تعلق دارد. بنابراین، این دین بزرگ آسمانی گستره کل جهان و جهانیان را دربرمی‌گیرد؛ دارای مقام خاتمیت است و در نتیجه تا قیام قیامت برقرار می‌باشد. چنین دینی بایست برای پاسخ به رویدادهای سیل آسا و مسائل نوپیدای عصر کنونی - در

ارتباطات اجتماعی و فردی که پیوسته روابط تازه، آن را پیچیده‌تر می‌کند - تلاش و تکاپو کند تا مسائل نوین را پاسخ گوید. ابن خلدون در مقدمه خود (ص ۲۸)، تحولات جوامع را اینگونه ترسیم می‌کند: «احوال جهان و ملتها و فواید و عقاید آنان به یک صورت و روش ثابت باقی نمی‌ماند، بلکه با گذشت زمان دگرگون می‌شود و این دگرگونی همان گونه که در مورد اشخاص و اوقات و شهرها دیده می‌شود، در همه آفاق بیکران هستی و در همه زمانها و مکانها و دولتها جریان دارد. این سنت الهی است که در میان بندگان جاری است».

از این رو، فقهای شیعه در سایه فقه پویای آن که با درون‌مایه قوی «اجتهاد» تغذیه می‌شود درصدد برآمدند تا شکاف بین سنت و تجددگرایی را پُر کنند. ایشان با تمسک به اجتهاد، که اسلام را با زمان هماهنگ و هم‌نوا می‌سازد، موانع رشد این دین بزرگ الهی را برطرف می‌کنند. چرا که بر این باورند که مرگ روح اجتهاد، اسلام خلّاق و پرشور را به اسلامی ضعیف و غیرهماهنگ با زمان تبدیل می‌کند. مجتهد، خبره‌ای است که احکام جدید را از اصول ثابت اسلامی استخراج می‌کند و با استفاده از نیروی خدادادی اندیشه و تفکر، پرسشهای فراوان و نیازهای جامعه را پاسخگو می‌شود. به بیان دیگر، او در پرتو اصول تعریف‌شده شریعت و با پالایش و بازنگری و در نظر گرفتن عرف، مصالح و مفاسد، عدم تعارض آنها با یکدیگر، به حل معضلات مطروحه در جامعه دست می‌زند و به عنوان نیرویی محرک به کشف ادله احکام اقدام می‌کند تا نیازهای نسل نو را به شیوه‌ای معقول از میان منقولات برآورد و با روشن‌اندیشی و فهمی نو متون دینی را بازگوید. به این ترتیب، فقه شیعی توانسته طراوت و پویایی فقه را در طول قرن‌ها حفظ کند.

افزون بر اجتهاد که عامل اساسی برای استنباط احکام جدید است، اگر دو عنصر تحول‌آفرین «زمان و مکان» در اجتهاد دخالت کنند می‌توان به حق ادعا کرد که فقه شیعی نه تنها تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است (صحیفه امام ج ۲۱: ۲۸۹) بلکه ضامن کارآمدی، توانمندی، حفظ، اجرا و فهم احکام و قواعد اسلام در روزگار معاصر و هر روزگار دیگری خواهد بود. بدین ترتیب، سخن از زمان و مکان در اجتهاد، سخن از

جامعیت و جاودانگی احکام دینی و ناپیدایی سنت در روزگار تجدد و فراتجدد گرایی است.

اندیشه همسازی احکام اسلامی با زمان و مکان، اندیشه‌ای است که در دوره بیداری اسلامی پدیدار گشته است و بنابر آن به رخدادهایی که در جامعه به وقوع می‌پیوندد و نیازهای جدیدی را پدید می‌آورد پاسخ داده می‌شود و احکام سازگار با زمانه صادر می‌گردد. این بدان دلیل است که گرچه اهداف شارع ثابت است، ولی اسباب و روشهای تحقق آن متغیر است.

وظیفه مجتهد آن است که زمان و مکان را بخوبی بشناسد و مطابق و همساز با آن احکام جدید را صادر کند. گرچه احتمال دارد که مسأله‌ای در گذشته مطرح شده باشد و برای آن پاسخ نیز ارائه شده باشد، اما آن مسأله در دورانی دیگر، پاسخی دیگر و تفسیری دیگر می‌طلبد که مطابق فهم جامعه موردنظر باشد. حضرت امام خمینی^(س) نیز به دخالت دو عنصر زمان و مکان در صدور فتوا توجه داشتند و این تحول در اندیشه فقهی ایشان نیز مشاهده می‌شود. تغییر نگرش ایشان، شاهدی گویاست بر این مدعا که لازمه بقای اسلام در دورانهای مختلف آن است که به جامعه و فرهنگ و جهان، نیک بنگرد و تحولات آن را مدنظر قرار دهد.

چنانکه مشهور است احکام دو گونه‌اند:

۱) احکام تغییرناپذیر و ابدی و ورای زمان و مکان که پاسخگوی نیازهای ثابت انسان و اجتهدان‌پذیرند و از آنها با نام «احکام اولیه» یاد می‌شود - و هیچ مسلمانی حق روی گردانی از آنها را ندارد؛ زیرا در آنها تشریع و تکوین با یکدیگر مطابقت می‌یابند.

۲) احکامی که بنا بر اقتضای مصلحت و ضرورت‌های زمانی و مکانی و شرایط موجود، متغیر می‌شوند و پاسخگوی نیازهای متغیر هستند. حرکت این متغیرات بر مدار امور ثابت صورت می‌پذیرد. تغییر این احکام، به مرور زمان و بر اساس شیوه زندگی و ارتباطات اجتماعی و روابط تازه و پیچیده انسان با پیرامون خود صورت می‌پذیرد. برای مثال می‌توان از احکام مغترین یاد کرد که برای مسلمانانی صادر می‌شود که در جوامع غربی زندگی می‌کنند. این احکام بنا بر فرهنگ و اقتضائات جامعه غربی صادر می‌شود و متفاوت است با

حکم کسی که در یکی از کشورهای اسلامی به سر می برد. بدین ترتیب، فقیه در صدور حکم، باید همه جوانب را مورد ملاحظه قرار دهد؛ متوجه مسائل جدید و مفاهیم جدید باشد و بالحاظ همه جوانب تفسیر جدیدی ارائه دهد و سپس استنباط و اجتهاد کند و در نهایت فتوا بدهد.

والحمد لله رب العالمین

سید محمد موسوی بجنوردی

آبان ماه ۱۳۸۸